

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۹۳

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۳/۰۳/۰۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## المقصد الأول : فى الأوامر

۲-۱- الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغته الامر

۲-۱-۱. اطلاق الصيغة و اقتضائه كون الوجوب توصيلاً؟

مستحضر باشید ما به مناسبت بحث توصلى و تعبدى و اين که لو شککنا فى ان واجباً تعبدى او توصلى، حمل بر کدام باید بشود، بحث مهمی را شروع کردیم که البته هم حیث فقهی دارد، هم کلامی، معرفتى يعنى غير فقهی. حیث فقهی دارد چون می‌خواهیم ببینیم بالأخره اعمالی که انجام می‌دهیم مسقط واجب است، مسقط ادا هست، کافی است؟ کافی نیست؟ عبادت‌مان فقهیاً صحیح است؟ باطل است؟ از جهت کلامی هم که باید معلوم شود آیا انسان دارد خدا را عبادت می‌کند یا نه. روز گذشته درسی ما کلامی را از شهید اول بعد آقای آخوند خراسانی نقل کردیم. یک مطلبی هم این وسط ما آوردیم که عبادت عمل به چیست؟ گفتیم بعضی از اعمال ذاتش پرستش است، حالا یک نفر فرض کنید جلوی یک کسی به خاک می‌افتد، سجده می‌کند احتراماً له، نمی‌توانیم بگوییم این پرستش نیست. این پرستش است دیگر؛ البته ممکن است با جعل الهی باشد. بعضی از آقایان سؤال کردند گفتند که بعضی کارها هست که نه ذاتش عبادت است، نه جعل عبادت، ولی اگر کسی قصد قربت بکند عبادت می‌شود. مثل انسان‌هایی که لایاکلون و لایشربون و لایلبسون ثوباً الا الله تعالی یا ازدواج می‌کنند برای خدا، سر کار می‌روند برای خدا. نمی‌شود بگویی این‌ها ذات عمل عبادت است. ذات عمل ازدواج است. خیلی‌ها ازدواج می‌کنند و از آن طرف هم خداوند لم يجعله عبادت. مثل نماز و روزه و حج نیست، ولی اگر قصد قربت باشد کفایت می‌کند. گویا ایشان می‌خواستند بگویند که به جای ۲ که در نوشته هست ما بگوییم ۳. یا ذات عمل عبادت باشد یا شارع آن را عبادت قرار دهد بگوید این کار را بکنید من عبادت قرار می‌دهم، این عبادت باید

انجام بشود، سه همین کسی قصد قربت بکند. جوابی که من به دوستانم دادم، حواسمان باشد اگر کسی مثلاً ازدواج کند به قصد قربت، این ازدواج می‌شود قربی، می‌شود مقرب با توجه به قصد، اما عبادت نمی‌شود. ما بحثمان سر عبادیه شیء به چیست نه قریبه شیء به چیست. فرق بگذارید بین عملی که می‌خواهد عبادت تلقی بشود و عملی که قربی باشد. بله اگر کسی یک کاسه آب‌گوشت بخورد، به این قصد هم بخورد که خدایا من غذا می‌خورم تقویت بشوم، بعد از غذا بروم منبر. برای دین تو تبلیغ کنم. چقدر قشنگ است. چقدر خوب است و واقعاً هم به این قصد باشد نه این که اسمش را بگذارد؛ اما این عبادت نیست. غذا خوردن عبادت نیست. این خلط نشود. از این جا یک چیزی یاد گرفتیم. یک وقت بالای منبر نگویم مردم همه کارها را می‌شود عبادت انجام داد. این را نگویم. اگر اهل منبر هستیم بگویم همه کارها را می‌شود قریباً انجام داد، اما عبادت یک تنگنای خودش را دارد.

الان بحث در این است عباداتی که به قصدهای گوناگون انجام می‌شود، این‌ها چطوری ما درستشان کنیم؟ مخصوصاً آن جایی که انگیزه واقعاً دنیا است. یک کسی که دو رکعت نماز ازدواج می‌خواند که مثلاً خداوند فلان دختر را یا فلان پسر را نصیبش کند که اگر این مسئله را نداشت، حداقل الان نماز نمی‌خواند یا کسی که می‌خواهد برود مسافرت، برای سلامتی خودش و زن و بچه‌اش دو رکعت نماز می‌خواند، متوسل می‌شود به نماز، ابتغوا الیه الوسیله. این گونه به ما گفتند و بعد هم بلند می‌شود می‌رود مسافرت. درست است می‌گوید قریباً الی الله ولی انگیزه‌اش صرفاً سلامتی است که اگر سلامتی نبود حرکت نمی‌کرد. به نظر ما اگر بخواهیم مسئله را علی مستوی العقل بررسی کنیم وقعنا فی الخس. جایی که طرف نماز استیجاری می‌خواند، کسی که نماز استسقاء می‌خواند، کسی که همین‌طور بگویند نماز ازدواج می‌خواند، این‌ها را نمی‌شود گفت که از نظر عقلی درستش کرد بگویم این عبادت کرد خدا را. حتی وقتی هم می‌گوید قریباً الی الله چه بسا عقل بگوید که شما داری اشتباه می‌کنی. شما می‌خواهی به خواست دنیویات بررسی. می‌خواهی مزرعات که دارد خشک می‌شود از بی‌بارانی، باران ببیند. بعضی‌ها یک شوخی‌هایی این وسط کردند گفتند که درست است نماز می‌خواند برای باران، اما باران را از خدا می‌خواهد. این‌ها دیگر شوخی علمی است. این جواب نشد. جواب این بود که آیا عمل دارد الله انجام می‌شود یا از باب منفعت دنیوی یا رفتن بهشت فرق نمی‌کند، کسی که عبادت انجام می‌دهد برای حور و غلمان و شیر و شکر، این همین مشکلات را دارد، ولی اگر عقل را حاکم کنیم به نظر من کار مشکل می‌شود؛ ولی ما غیر از عقل نصوصی داریم از قرآن و روایات. یک رفتارهایی داریم از حضرات معصوم علیهم السلام، یک ارتکازاتی داریم بین مسلمین، یک ارتکازات فقهی داریم، این‌ها را دقت کنید. هرکدامش می‌دانید فرق دارد. نصوص، ارتکازات،

سیره، ضرورت‌های فقهی، این‌ها را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. آقایان در طول تاریخ طولانی اسلام کسی از فقها نیامده بگوید اگر عبادت را برای ثوابش انجام دادید باطل است. من واقعاً برایم ابهام هم هست. عبارت شهید اول داشتند که قطع الاصحاب ببطلان عباداتی که با این غایات انجام می‌شود؛ البته خود ایشان قبول نکرد، ولی ما کار به ایشان نداریم. دستش درد نکند. فکرش درد نکند؛ اما آن اصحاب چه کسانی بودند واقعا؟ یعنی آن‌ها فقهای امامیه بودند؟ کجا؟ کدام فتوا؟ کدام فقیه؟ کدام کتاب؟ البته شهید اول امین است، مطلع است، اهل خبره هست، خبیر است، همه این‌ها درست؛ اما بنا نیست که ما سؤالمان را نکنیم از جناب ایشان. قطع الاصحاب به فساد این عبادات. مگر این‌که اصحاب می‌گویم نداریم کلام آن‌ها را، شاید می‌خواستند بگویند واقعاً آن عبادتی که حضرت امیر انجام می‌دهند نیست. آن عبادت فرض کنید ممکن است به جایی نرسد، اما فساد وقتی در فقه می‌گویند یعنی مسقط ادا نیست، مسقط قضا نیست. وقتی می‌گویند صحیح است یعنی مسقط ادا است، مسقط قضا است. وقتی تو انجام دادی دیگر تمام است، امثال حاصل است. مقابلش فساد است که مسقط نیست. آیا واقعاً اصحاب این جور فتوا دادند؟ این‌طوری می‌گفتند؟ به هر صورت این‌جا است که ما باید این‌ها را هم نگاه کنیم. پس از نظر عقلی یک مستوی دارد، از نظر غیر عقل که شمردم برایتان، مستوی دیگر دارد. ما وقتی غیر عقل را نگاه می‌کنیم، یک توسعه، یک توسعه، یک ترخیصاتی می‌بینیم و لذا می‌بینیم فقها فتوا نمی‌دهند به فساد عبادت کذا و کذا. یک کسی بگوید خدایا من نماز می‌خوانم آن وعده‌هایی که دادی نصیب من بشود. نماز شب می‌خواند برای همین، نماز یومیه می‌خواند برای همین، حج می‌رود، شنیده حج اگر کسی انجام بدهد در زندگی اش گشایش پیدا می‌شود. به قصد این‌که گشایش در زندگی اش پیدا بشود، سفر حج را انتخاب می‌کند. حالا اگر واجب باشد قصد وجوب می‌کند، اگر غیر واجب باشد قصد وجوب هم نمی‌کند. همه اصحاب این را قبول دارند. اصلاً خود خداوند مثل این‌که می‌خواهد ما را این‌طوری بار بیاورد که با همین مرغبات یا مرهبات، با همین بشارت‌ها، با همین اندازها ما کارهایمان را داریم انجام می‌دهیم. یک چیزی که جالب است ببینید خود حضرات معصومین علیهم السلام اسم همینی که شهید اول فرموده‌اند قطع الاصحاب بفسادها، اسم این را گذاشتند عبادت. حالا شما بگو استعمال اعم از حقیقت و مجاز است، می‌دانید ما روی این حساسیت داریم. دائماً صاحب معالم در مقابل سید مرتضی می‌فرمود که استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. مثل این‌که سید بلد نبوده. سید عرب است، عرب بیست و چهار نخود. ایشان می‌گوید اصل در استعمال حقیقت است. حالا ببینید استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. مگر امام صادق و امام حسین و حضرت امیر، چون این سه بزرگوار دارند، مگر این‌ها می‌خواستند شعر فرزدق بگویند که مجازگویی کنند؟ رسماً بر همین عبادات تجار و عبادات حرصا و عبادات ترسویان، اطلاق عبادت کردند. فورد

فی الماثورات. در تراث روایت شده به دست ما رسیده ان قوماً عبدوا الله رغبهً. قومی هستند که تاجر مئابانه، رغبت یعنی برای رسیدن به ثواب، چون ثواب را دوست دارند، فتلك عباده التجار. عبدوا الله. نگفتند نمایش درمی آورند. نمایش عبادت. این واقعاً عبادت است. عبادت نما نیست، اما رغبهً است. و ان قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عباده العبيد. وصف بنده ترس است. ترس و لرز در مقابل مولایش. و ان قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عباده الاحرار. یعنی اینها آزاد هستند از ترس از جهنم و آزاد هستند از طمع به بهشت. این احرار مناسبتش حواستان باشد. حضرت نمی خواهند نثر مسجع بیاورند. یعنی اینطور آدمها هستند که از آن دو قید آزاد هستند. حالا جالب این است که خود همین هم خالص خالص نیست. مگر خود بی دردسر است؟ شكراً یعنی از باب این که خدایا به من نعمت دادی. معمولاً این قسم را بالاترین عبادت می گیرند. به نظرم من عرضی که می توانم این جا داشته باشم این است که این بالاترین عبادت نیست. یعنی یک عبادتی است که حتی شكراً هم دیگر نیست. یعنی فقط له است. مگر این شكراً را به معنای له بگیریم. لام هم لام اختصاص است. له تعالی و الا ممکن است عبادتی بالاتر از شكراً هم باشد؛ به این معنی که اگر هیچ نعمتی هم نداده بود، طرف عبادت می کرد. این دیگر شكراً نیست. این یک چیز بالاتر از شكراً است.

حدیث بعدی را نگاه کنید؛ امام صادق علیه السلام ان الناس يعبدون الله. حضرات به همین عبادات مردم، همینی که قطع الاصحاب بفسادها به قول آن آقا، همین اطلاق يعبدون کردند. نگوید استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. يعبدون الله عز و جل علی ثلاثه اوجه فطبقه يعبدونه رغبهً فی ثوابه فتلك عباده الحرصاء. آدمهایی که حریص هستند. دائماً می خواهند منافع جمع کنند. در عبارت قبلی بود تاجر، این جا هست حرصاً. معلوم است که اینها منافات با همدیگر ندارند. حریص تاجر، تاجر حریص، تاجر و حریص. و هو الطمع. اصلاً انگیزه اش طمع بهشت است و آخرون يعبدونه فرقا. من در خصالی که من دارم، يعبدونه فرقا. به نظرم غلط است. این جا باید چه باشد؟ خوفاً باشد. داخل گروه آوردم. گروه از نظر ویرایش یعنی کتاب آن جوری است، ولی باید این جوری باشد. فرقا و خوفاً هم خیلی شبیه هم است دیگر. حالا چه کسی این اشتباه را کرده، یکی از این نویسنده های خصال این اشتباه را کرده. فتلك عباده العبيد و هي الرهبة و لكن اعبده حباً له عز و جل. آن جا شكراً بود، این حباً است. و تلك عباده الكرام و هو الامن. یعنی آنی که انسان در آرامش قرار می گیرد، این عبادت است، عبادتی که حباً له. این به نظر من بالاتر از آن شكراً است. آن شكراً له بود، این حباً له است. در حباً له انسان هیچ وقت نمی گوید چون دادی عبادت می کنم. در شكراً این است. چون دادی عبادت می کنم، تفضل کردی؛ اما در حباً چون دوستت دارم؛ البته باز این هم یک ذره قاطی دارد. اگر بگوید چون دوستت دارم عبادت می کنم. اگر این

میم دارم، چون دوستت دارم، اگر این میم دخالت داشته باشد، باز یک مقداری قاطی در آن است. مثل کسی که می گوید چون دوست دارم به تو کمک کنم. به یک فقیری می گوید دوست دارم به تو کمک کنم. نه چیزی از او می خواهد، حتی تشکر هم از او نمی خواهد، ولی می گوید چون دوستت دارم. این خود دارم اگر این میم رویش عنایت باشد، یعنی اگر قضیه شرطیه باشد ناخالصی دارد مگر قضیه، قضیه حینیه باشد. یعنی مقارن با حب هم مثلاً به تو کمک می کنم؛ اما نمی خواهم مثلاً وجدانم را راضی کنم. نمی خواهم خودم را راضی کنم. نمی خواهم جواب احساس هایم را بدهم. حواستان باشد. عبارتی که چون دوستت دارم، اگر این اضافه مورد عنایت باشد، باز هم قاطی دارد، ولی اگر قضیه حینیه باشد، دیگر هیچ چیزی ندارد. آن آیه سوره هل اتی چیست؟ انما نطعمکم لوجه الله لانريد منکم جزاء و لا شکوراً. آن از کدام قبیل است؟ شکر است؟ حباً است؟ بالاتر از این ها است؟ انما نطعمکم لوجه الله. آن جا اصلاً هیچ میمی در کار نیست. هیچ منی نیست. لوجه الله، حالا وجه الله بگوییم به خاطر خدا، اضافه هم اضافه بیانیه باشد نه اضافه لامیه. انما نطعمکم لوجه الله لانريد منکم جزاء و لا شکوراً. ما از شما چیزی نمی خواهیم. من در سلسبیل به مناسبتی که این آیه را، این لانريد منکم بعضی ها گفتند این منصوب به فعل مقدر است؛ یعنی قالوا لانريد منکم جزاء و لا شکوراً. یعنی جنس را دادند به فقیر، غذایشان را، غذای شب اول، شب دوم، شب سوم، غذا را دادند به فقیر، قالوا لانريد منکم جزاء و لا شکوراً. بعد گفتند این لانريد مثلاً مفعول قالوا است. می گوییم قالواش کجاست؟ می گویند مگر نخواندی شعر ابن مالک را؟ و حذف ما يعلم جائز ففی جواب زید قل دنف فزید استغنی عنه اذ عرف. آن جا ما گفتیم این لانريد بیان حال این ها است نه بیان مقول این ها. یعنی اهل بیت همین را هم نگفتند. می دانید چرا؟ چون اگر آدم به فقیر یک هزار تومان بدهد بگوید من هیچ انتظاری از تو ندارم، نه می خواهم تشکر کنی، نه می خواهم برایم کار اضافه بکنی، این خودش منت است. من گفتم این حرف ها چیست قالوا مقدر می گیرید؟ این زبان حال آن ها است؛ چون اگر بخواهد این زبان قال باشد، یک نوع منت در آن است. به نظر من آن یک چیز دیگر است باز. پس شد یکی شکر است که عبادت احرار است، عبادت آزادگان از قید بهشت و جهنم، یکی عبادت کرام شد، انسان های منیع الطبع، کریم، بلندنظر، آن ها که حباً له عبادت می کنند. شاید بگوییم عبادت لوجه الله از این ها بالاتر است.

به نظر شما اگر این مسیر را برویم مشکل حل می شود؟ واقعاً بگوییم مسئله اگر می خواهی عقلی حلش کنی، حل نمی شود. بخواهی روایی، آیه، ضرورت فقه، ارتکاز مسلمین، این ها نهادهای ارزشمندی است، همه اش سند است، حل می شود. تا جایی حل می شود نمی دانم می توانید بگویید یا نه که عبادت استیجاری هم حل می شود. سال های پیش ما عبادت استیجاری را درست کردیم. من گفتم عبادت استیجاری عقلاً بخواهید، حل نمی شود.

عبادات را تبرعی، به نظر شما حل می‌شود؟ یک آقایی مرده عمری هم رو به قبله نایستاده. حالا یک پسر خوبی دارد، دختر محترمی دارد، می‌خواهد برای پدرش نماز بخواند. تبرعی هم هست. استیجاری‌اش مشکل دارند بعضی‌ها. دیگر تبرعی‌اش کسی مشکل ندارد. این چطور می‌خواهد حل بشود؟ یک کسی انجام می‌دهد برای یک نفر دیگر. اصلاً او قبول نداشته ولی کفایت می‌کند. این‌ها بنابر تفضل است. می‌دانید دستگاه خدا دستگاه ریاضی نیست، یعنی دو ضربدر دو نمی‌شود چهار. سه ضربدر سه نمی‌شود نه. چهار به علاوه چهار نمی‌شود هشت. سه ضربدر سه می‌شود مثلاً یک میلیارد. این‌ها را به مردم بگویید. خدای متعال به موسی فرمود موسی اگر می‌خواهی بروی تبلیغ، از من برای مردم بگو و من را محبوب خلقم قرار بده و خلق را محبوب من. خداوند که نیاز ندارد. همین هم تفضل است. یعنی از تفضل خدا. مثلاً قرآن چقدر کلمه اجر دارد؟ لهن اجرهم. فلهن اجرهم. اصلاً می‌دانید کلمه اجر اگر دقت کنیم نابجاست. اجر برای کاری می‌دهند که کسی برای دیگری انجام بدهد. اگر من و شما درس خواندیم برای خودمان، پدرمان پولمان داد، این اجر است؟ درس برای خودمان خواندیم. حالا باز پدر ممکن است یک منافی یعنی یک منی دارد؛ یعنی دوست دارد پسرش عالم بشود. چون می‌خواهد این حسش را اشباع کند، به بچه‌اش وعده می‌دهد درس بخوانی کمکت می‌کنم. حالا اگر پدری در نظر بگیرد که همین حس هم ندارد، برایش مهم نیست که پسرش مقام بیاورد یا نیاورد، اما در عین حال کمک کند. از حضرت آیت‌الله وحید سلمه الله، ایشان می‌فرمود که عبادت ما خودش مزد است. خودش اجر است. اجر که اجر ندارد که برای اجر که اجر نمی‌دهند. بگوید این پول را بگیر، این صد تومان را، پاداش آن هزار تومانی که به تو دادم. اصلاً دستگاه خدا این‌طوری شده. این را بگیر پاداش آنی که به تو دادم. آن جمله امام سجاد چیست؟ متی نستحق شیئاً. اجر مال استحقاق است. متی؟ اصلاً من چه زمانی مستحق می‌شوم؟ اگر خواستید باز هم بیشتر از این ببینید، سلسبیل را ببینید. ان هذا کان لکم جزاءً. حقیقتاً عقل این را قبول نمی‌کند که ان هذا کان لکم جزاءً. ان هذا کان لکم تفضلاً، ولی قرآن از باب تفضل، به تفضل اطلاق پاداش کرده.

اجمالاً تا این‌جا رسیدیم به این‌که ما این عویصه چند صدساله را اگر بخواهیم عقلاً حل کنیم لایمکن، اما در سائر نصوص دینی و فلان و فلان، این قابل حل است. یک دفعه ذهنتان شیطان اذیت نکند، بگویید مگر در شریعت می‌تواند خلاف عقل باشد؟ بعضی از گزاره‌های عقلی، قطعی است مثل دور باطل است، تسلسل باطل است، آن‌ها معنی ندارد بگوییم روایت چیز دیگری می‌گوید؛ اما گزاره‌های عقل عملی که اقتضایی است، ممکن است توسط قانون‌گذار جابجا بشود. این را هم در فقه و عقل ببینید. تقسیم گزاره‌ها به گزاره‌های عقلی منجز، به گزاره‌های عقلی غیر منجز، معلق، اقتضایی، آن‌جا ببینید.

الحمد لله رب العالمين.